

# دایرت

جمعه هفدهم شهریور

شش و نیم صبح بود که آقای امیرانی مدیر خواندنیها تلفن کرد. بلا مقدمه گفت آن مقاله‌ای که در سوک نوزادی بنام آزادی نوشته بودم درست در آمد. گفتم چطور؟ گفت از امروز صبح در تهران و یازده شهر دیگر حکومت نظامی اعلام شد. حالت گنگی بمن دست داد که در آن لحظه فکر کردم چیزی بین دلهره و هیجان و حیرت است و در حقیقت هیچکدام نبود. این را بعدا فهمیدم - و درست همین بود و جز این نبود که آنچه می‌شنیدم گونئی راجع به بیمار محضر و مشرف بهوتی بود که بعد از مدتها تب و تاب و التهاب و درماندگی و بلا تکلیفی اطرافیان درگیر و دار احتیال ماندن و مردن یا حیات و معاش بالاخره کارش یکسره شده بود - یعنی حالا دیگر تکلیف همه معلوم بود که کاروانی زده شد کار گروهی سره شد.

این چندمین مرتبه‌ای بود که در طول عمرم حکومت نظامی میدیدم؟ حساب از دستم در رفته است، اما تصویری که از قدم و ندیم و از زمان تحصیل از حکومت نظامی در ذهن دارم هیچوقت عوض نشده است. وقتی نام حکومت نظامی را می‌شنوم همیشه عده‌ای سر باز بنظم می‌آید که با سرنیزه در دل شب راه می‌روند. اوائل صبح که برای بدرقه کسی به فرودگاه میرفتم هیچ سر باز و پاسبانی سر راهم ندیدم اما موقع برگشتن که ساعت از

یازده میگذشت اولین دسته سر باز را در میدان ۴۴ اسفند دیدم. بظاهر در آن حدود هنوز اتفاقی نیفتاده بود اما احساس میشد که موجی از يك حادثه غیر عادی از جاهای دور شهر به آنجا رسیده است. و ظهیر بود که خبر اولین برخورد از رادیو پخش شد. سخن از تیراندازی و جرح و قتل بود اما راوی رقم درست مقتولین را نداد. میگفت این رقم را در خبرهای بعدی خواهیم داد.

در شك بین يك و دو بودم که به کجا تلفن کنم - که همین موقع تلفن زنك زد. گوشی را که برداشتم بعد از چند لحظه تلفن قطع شد، گویا طرف میخواست بداند که من در منزل هستم یا نه - و این هم از جانب دوست میتواند باشد هم از جانب دشمن. پیدا بود که شهر دچار تب تندی شده است و بقول حافظ «موج خیز حادثه» به اوج خود رسیده است تلفن دوم از یکی از خویشاوندان بود. با لحنی که سعی میکرد نگران کننده نباشد گفت. « شایع است که آب شهر را میخواهند قطع کنند. به اندازه کافی آب ذخیره کنید.»

نمیدانم چرا همیشه به این حرفها خندیده‌ام، هیچ اطلاع و اطمینانی نداشتم که شایعه دروغ باشد ولی باز هم در دل خندیدم معیذاً بظاهر حرف او را جدی گرفتم چون با همه اطمینانم بهر حال احتمال کذب و صدق خبر مساوی بود و تکذیب من بساعت میشد

## در این شماره:

دکتر مهدی برهم	دکتر محمدرضا علی‌نوش	دکتر انور خامه‌ای	دکتر علی اکبر سیف	ترجمه: صالح حسینی	عبدالعلی دستغیب	ترجمه: عباس میلانی	رضا انزلی‌نژاد	محمد مهباز	ترجمه: دکتر حسین ابوترابیان	ترجمه: دکتر نوشین ترکمان	سید محمدعلی جمائزاده	محمود کیانوش	ترجمه: بیروز ملکی	زیر نظر علی موسوی گره‌ارودی
دکتر منقح حقوق بشر	تحلیل علمی از وضع کنونی آزادی و خشونت	زندگی و آثار مارکس‌توان	سیری در اندیشه سیاسی کسروی	جیش بزرگ به عقب	معامی که سراپا صداقت بود	شرق و غرب یا نور و ظلمت	خاطرات لیدی شیل	بحران انرژی و فاج سیاسی	سیروس یا حجت در ترکستان و ایران	جوی ورود و دریا	بچه‌های بی‌ادب	شعر		

روی جلد: شرق و غرب: طرح از علی خسروی صفحه ۳۱ را بخوانید

## نگین - سال چهاردهم

شماره ۱۶۰ - شهریور ماه ۱۳۵۷

صاحب امتیاز و مدیر دکتر محمود عنایت

نشانی مجله، تهران - خیابان پهلوی

روز روی کاخ مرمر

کوچه عدل - شماره ۵۲

دفتر مجله عصرها از ۶ تا ۸ باز است

تلفن ۶۴۶۴۷۹ - تلفن مدیر ۶۵۲۷۰۷

اشتراک سالیانه ۸۴۰ ریال

بهای اشتراک هوایی برای خارج بشرح زیر است:

آمریکا ۱۸۰۰ ریال اروپا ۱۵۰۰ ریال

● وجه اشتراک مجله را میتوانید از طریق شعب بانک ملی به حساب ۱۰۹۴ بانک ملی، تهران شعبه شکوه بنام مدیر مجله واریز فرمائید و فیش آنرا با تقاضای اشتراک از طریق پست سفارشی برای ما بفرستید.

چاپ از: سازمان چاپ مازگرافیک

تلفن: ۸۲۶۴۶۰ - ۸۲۶۴۵۰

که اگر خبر راست در بیاید باعث بروز فاجعه‌ای در زندگی او شده باشم. در این لحظات، مریض محضر آزادی گوئی دیگر نفس نمی‌کشید. خبر های عجیب و غریبی راجع به تعداد کشته شدگان از گوشه و کنار میرسید که مثل همیشه با اغراق و مبالغه توأم بود اما يك چیز جای تردید نداشت و آن اینکه مردمی پاك اعتقاد و شریف و آزاده و با ایمان سینه های بی‌کینه خود را در قلب معرکه آماج گلوله کرده و جان شیرین خود را بر سر ساده‌ترین حقوق انسانی به‌توان گناشته بودند. من قلبم گواهی میداد که در میان اینها اگر هم فرد یا افرادی بودند که میخواستند از آب گل آلود ماهی بگیرند در متن معرکه حضور نداشتند و سلامت را در کنار گود جسته بودند و مثل همیشه تیر بلا بر سر کسانی باریده بود که به پاکبازی و پایمردی و صاف دلی و درست بیمنی بر سر ایمان خوش ایستاده بودند.

بیرون خانه با یکی از احباب دیرین مواجه شدم که آتش تندی داشت و ظاهراً از قلب کارزار میآمد. میگفت تا اینطور نمیشد کار درست نمیشد، و مبلغی هم در وصف نهال آزادی که فقط با خون آبیاری میشود داد سخن داد که «تا کسی از جان شیرین نگذرد فرهاد نیست». باید شهید شد و شهید داد و چنین و چنان کرد تا چونان و چونین شد. گفتم خود شما چرا تا آخر نماندید؟ گفت آخر دیگر نمیشد ماند، کار سخت شده بود.

معلوم شد مرگ خوبست ولی برای همسایه و شهید شهادت معمولاً نصیب کسانی میشود که برخلاف دوست ما لب بسته و بازو گشاده‌اند و بدون رجز خوانی و خودستایی تا حد ایثار جان به پیشواز بلا میروند، و آنها که بیشتر می‌خورشند و کف بسر دماغ میاورند و کمتر عمل می‌کنند همان طایفه‌اند که بند قائم مقام را آویزه گوش قرار داده‌اند که:

بگریز بهنگام که هنگام گریز است

رو در بی جان باش که جان سخت عزیز است

جان است نه آنست که آناش توان داد

هتدار که آسان چه و دشوار چه چیز است

عارف و عامی بر آوردند. من در اینجا به آن مهندسين و منحصصين شريف و زحمتكشي كه خود و خانواده‌شان مقهور مذهب مختار زمانه نشدند و روح خود را به شیطان فروختند و با زندگی ساده و بی‌پیرایه‌شان فروغ شرافت و آزادی را در این ظلمتکده روشن نگه‌داشتند تعظیم میکنم و اگر سخنی به تعریض و تقبیح میگویم متوجه آنها نیست. سخن از کسانی است که چند صباحی چپ روی و چپ نمائی آنها در گذشته باعث شد که بقیت عمر را به تضمین سربراهی و سازگاری و تمکین و تسلیم درآینده از دستگاه باج و خراج و حق‌السکوت بگیرند و پایای سایر فن‌سالارانی که کباده مقامات و مناصب نان و آب دار مملکت را بدوش میکشیدند در استفاده از بزم مهیا و عیش مهنائی که به برکت درآمد سرشار نفت فراهم شده بود شرکت کنند. اگر این فن‌سالاران کار خود را بدرستی و کفایت انجام میدادند جانی برای شکایت و اعتراض باقی نمی‌ماند اما درد اینستکه در مسابقه بی‌سابقه‌ای که برای سود جویی و سود پرستی در گرفته بود صحت و دقت کار محلی از اعراب نداشت. مهم این نبود که کاری با حد اعلاي سلامت و اصالت و استحکام انجام پذیرد. مهم این بود که حداعلاي «مداخل» و منفعت از این میانه به‌جیب فقرا سرازیر شود - وجانی که طرز فکر مدیران جامعه بر چنین مداری قرار گرفت بر مرنوسین حرجی نیست اگر دستی از پا خطا کنند و جز به جیب خود نیندیشند. مولود حلال چنین شیوه و شگرد پرخیرو برکتی چیزی میشود نظیر جاده «هر از» - و به‌بینید مردم يك شهر چقدر باید نجیب و شریف باشند که جماعتی بصدناز و کرنش و منت و با صرف میلیونها ریسال جاده‌ای را بعنوان شاهکار راه سازی به مملکت قالب کنند که بقول شاعر «ظاهرش چون گورکافر بر خلل» و «باطش قهر خدا عزوجل» باشد و در اکثر ایام سال به کوچکترین خلل و خرابی و ریزش سدود شود و آنوقت کسانی که مسئول مستقیم طرحهای نابسامانی از این دست بوده‌اند کمترین تاوانی بابت سهل‌انگاری یا قصور و تقصیر خود نبرازند و روز بروز بر شکوه و شوکت زندگی خود بیفزایند و صداهم از کسی بلند نشود.

■ ■

آقای شریف امامی در نطق اخیر خود در مجلس سنا فرموده‌اند: «کار بجائی رسیده است که وقتی ما می‌گوییم روز است مردم می‌گویند حتماً شب است»

که سخن بسیار درستی است و ایشان مسئله را به بهترین شکل اخوان عنوان فرموده‌اند اما علت این بی‌ایمانی را نه در کج فکری و بدبینی مردم بلکه در طرز فکر و طرز عمل حکومتها

اینکه چه شد که چنین شد و کار بدینجا رسید و میانه دولت و ملت چنین جدائی افتاد و اینهمه ناپاوری و دوگانگی و دورنگی برخاست پرشی است که ظاهراً طرح آن دیر شده است و جواب آن به نوشداروی بعد از مرگ سهراب میماند. من میترسم این جواب حتی برای آینده هم راه‌گشا و چاره‌ساز و عبرت آموز نباشد چون مسائلی که در آینده خواهیم داشت معلوم نیست همان باشد که در گذشته داشته‌ایم. فعلاً عادت بر این جاری شده است که در نطقها و خطابه‌ها پیای دیوان سالاری و دیوان مایی و دیوان زندگی را محکوم کنند. من شاید دیوان سالاری را بعنوان یکی از علل و عوامل نابسامانی و شوریدگی امروز آنقدر موثر و مقصر نشاسم که فن سالاری حرامزاده‌ای را که در طی دوده اخیر بعنوان ره‌آورد راه گشائی از غرب برهه شون زندگی ما مسلط شد و بعنوان باطل‌الحر عقب ماندگی و عقب افتادگی و ضعف و زبونی ما همه چیز را تحت الشعاع قدرت و صولت خود گرفت. از بطن این فن سالاری بود که جماعتی پول خواره و پول باره و سرمایه خوار و سرمایه ساز پا به‌عرصه وجود گذاشتند و زیر پوشش ظاهر-الصلاح «صنعتی شدن» متکری نماد که نکردند و قرعه‌ای نمانسد که نبردند و فی‌الجمله با سرمشق بست و پلیدی که زندگی آلوده به تجمل و تقنن آنها برای سایر طبقات بوجود آورد مجالی برای دانش و آزادی و فضل و مروت باقی نگذاشتند و دمار از روزگار

تمام حوادثی که در این یکماهه بر ملت ما گذشته، خصلتی کم سابقه داشته است. زلزله طبس در ایران تا امروز نظیر نداشته، فاجعه سینما ر کس آبادان در نوع خود شاید در جهان بی نظیر باشد. همچنین حادثه اسفناك جمعه هفدهم شهریور در تاریخ سیاسی ما کم سابقه بود... بروان پاك در گذشتگان این حوادث درود می‌فرستیم و آرزومی کنیم که هرگز چنین حوادث دردناکی در تاریخ ملت ما تکرار نشود.

باید جستجو کرد. علت را باید در شیوه کار آن حکومتهاستی جستجو کرد که شب تار را برای اغوا و اغفال مردم روز روشن جلوه دادند و افرادی را هم که به ناحق و ناروا عنوان «روزنامه نگار» بر خود بسته بودند بضر سیم و سکه و انواع فائده و مانده مأمور تحریف حقایق کردند. ما در مملکتی زندگی می‌کنیم که عاملان و مباشران حکومت برای حفظ منافع خود همیشه عادت به استتار و اختفاء و حتی انکار و کتمان حقایق داشته‌اند و گاهگاهی هم که اراده و اختیار پادشاهی میتواند گره‌گشای مشکلات مردم باشد اطرافیان او بجای اینکه واقعیات را بی‌پرده و پلاس در معرض علم و اطلاع او بگذارند از سر ضعف و زبونی جرئت و جسارت عرض حقایق را در خون نمیدیدند و از زبان شاعر به همگان پند می‌دادند که:

اگر شه، روز را گوید شب است این

بباید گفت اینک ماه و پروین !  
 آنها تصور میکردند که با این‌گونه سیاستگری نظم و آرامش جامعه نظیر منافع و مصالح آنها هرگز دستخوش تزلزل و خدشه‌ای نخواهد شد ولی حضرات به روی دیگر سکه توجه نمیکردند و از این واقعیت غافل بودند که وقتی کار تحریف و کتمان حکومتی به آنجا بکشد که روز روشن را بضر تبلیغ و تلقین و بانگ و هیاهو شب‌تار قلمداد کنند روزی هم خواهد رسید که مردم حرف عادی یومیه را هم از حکومت باور نمی‌کنند و بنای قضاوت را در تشخیص امور بر این خواهند گذاشت که هرچه حکومت بگوید به خلاف آن عمل کنند و خلاف آنرا باور کنند.

فراغوش نمی‌کنم که در تابستان سال ۱۳۴۶ در محفلی بسا خانمی روبرو شدم که از طرف حزب ایران نوین نامزد و کالت تهران بود. خواهر این خانم مدیر یا مربی یک مدرسه دخترانه بود و وکیل آینده در آن محفل با جدیت و حرارت از مراقبت و اهتمامی که خواهرش در تربیت و تحصیل اطفال بکار برده است سخن میگفت. من گفتم فایده این مراقبت و اهتمام چیست وقتی که هرچه خواهر شما وسایر معلمان و مربیان برای حسن اخلاق و تربیت و ارشاد اطفال این مملکت میربند مجریان با صندوق سازی و انتخابات قلابی پنبه میکنند؟ خانم نماینده از کوره در رفت که یعنی چه؟ انتخابات به اخلاق و تربیت مردم چه ربط دارد؟ گفتم خانم عزیز، وقتی دولتی پیش چشم سه میلیون مردم پایتخت علنا دست به جعلی و تقلب و تدلیس میزند و وکیل قلابی از صندوق درمیآورد این عمل بمعنی تبلیغ آشکار دروغ و ریا و نامردمی و تشویق مردم به نادرستی و فساد و پلیدی و حیله‌گری است. دولت مرشد مردم است وقتی مرشد علنا به مردم دروغ گفت حساب میردان پاک است و در اینصورت چه حرمتی برای ادب و اخلاق و شرف و معنویت باقی میماند و دیگر چه درسی برای ارشاد و هدایت و تربیت و تصفیه و تزکیه میخواهید ب مردم بدهید؟

این نمایندگان که در مخالفت با دولت شریف امامی و حکومت نظامی داد سخن دادند حقا در شجاعت و بلاغت و صراحت کلام از چیزی فروگذار نکردند و در مبارزه با خفقان سیاسی نقش شایسته و قابل تحسینی ایفا کردند اما اگر مردمی برخلاف بنده یا امثال بنده هنوز صداقت و صمیمیت حضرات را در مخالفت با دولت باور نمی‌کنند سبب آنستکه میگویند این آقایان همان کسانی هستند که بدست خود گارت عضویت احزاب آنچنانی را برگردند و با مشارکت در انتخابات مخدوش به صحنه سازی سیاسی دولت صحنه گذاشتند و درست است که بسیاری از آنها وکیل طبیعی حوزه انتخابی خود هستند اما شرکت آنها در آن تعزیه گردانی و گربه

رقصانی نوعی وسیله نامناسب بود که در خدمت يك هدف درست و مناسب قرار میگرفت و عملا جز تشدید بی‌ایمانی و فساد اخلاق جامعه ثمره دیگری نداشت.

■ ■

همین معنا را آقای جلالی نائینی در مجلس سنا به شیوه دیگری خطاب به گروهی از هیئت دولت که در دولت‌های گذشته هم عضویت داشته‌اند متذکر شدند یعنی گفتند «بچه جهت شما به دولت‌های سابق تذکر ندادید که مرتکب آن خلافتکاریها نشوند و شریک آن نادرستی‌ها نشوند.» - یا چیزی قریب باین مضمون - من شخصاً نطق آقای جلالی را بسیار پسندیدم و به شجاعت و بیباکی ایشان هم در اشاره به شکنجه جوانان و ثروت و مکتب بی‌حساب بعضی از شاغلین سابق مقامات انتظامی آفرین میگویم اما عین ایرادی که ایشان از نظر سکوت و خاموشی و تایید ضمنی آن نابسامانی‌ها نسبت به بعضی از وزراء فعلی میگیرند به همه سنا توره‌ها و حتی نمایندگان مجلس و جمله خود ما روزنامه نگاران هم وارد است و ندیدیم که در تمام آن دوران کسی از میان آقایان برخیزد و به چنان خلافتکاریها اعتراض کند. منتها بعضی‌ها از ترس یا از روی تقيه و به این ملاحظه که شرعا مکلف به حفظ نفس خویش هستند خاموش بودند و بعضی‌ها بضر سیم و زر و بربرناژ آگهی و پهر حال به این قصد که «باید زندگی کرد!» . روزی که تشکیل حزب رستاخیز در مجلسی اعلام شد بنده شرمند به شهادت جماعتی که بحمداله همگی هنوز حی و حاضرند برخاستم و عرض کردم مردم از تحزب خاطره خوشی ندارند و حزبی که مردم به چشمداشت مقام و منصب یا مزایای اجتماعی وارد آن شوند معیار تشخیص صمیمیت و صداقت افراد آن چگونه خواهد بود؟ خوشبختانه در آن موقع نه مرا به ضرب و جرح و چوب و چماق تهدید کردند و نه به لغو امتیاز مجله نگین، و چون کسی دنباله حرف مرا نگرفت و عقلا دست و جگانه مرا در همان مجلس آهسته می‌کشیدند یعنی «بنشین و کوتاه بیا» خاموش نشتم. خارج از آن مجلس دوستی بمن گفت رفیق! تو مگر نان نمیخواهی بخوری؟ غرض آنکه ما هم لااقل در بعضی موارد و برای تذکر بعضی حقایق مثل قهرمان‌قصره کافکا نمیدانستیم که میتوانیم دستی از بسا خطا کنیم و میتوانستیم از دری که بدون اطلاع ما فقط برای مسامحه تعبیه شده بود داخل شویم ولی ترس و هراس مانع میشد و گناه را بگردن شرائط سیاسی و اجتماعی یا مجازات‌های احتمالی می‌گذاشتیم.

آقای جلالی در قسمتی دیگر از نطق خود فرمودند که «منزل مراجع باید مصون و محفوظ از هر تعرضی باشد و کسانی هم که به خانه آنها تجاوز کرده‌اند مجازات شوند» که البته حرف درستی است و حتما باید همینطور بشود اما سخن اصولی‌تر اینست که: نه تنها خانه مراجع، بلکه خانه هر ایرانی، و هر فردی که در حمایت قوانین و مقررات این مملکت زندگی میکند باید مصون از هر نوع تعرض باشد و جز بحکم قانون در منزل و مسکن هیچکس نباید وارد شد و متعرض جان و مال هیچکس نباید شد.

■ ■

مربیان جامعه ما باید در نظر داشته باشند که اخلاق و تربیت چیزی نیست که فقط در چهار دیواری مدارس ما آموخته شود و در خارج از آن چهار دیواری رابطه‌ای بین تربیت و اخلاق با زندگی سیاسی و اجتماعی مردم وجود نداشته باشد. خیر، حیات سیاسی و اجتماعی يك مملکت، انتخابات مملکت، مجلس مملکت، نظام اداری مملکت و خلاصه همه مظاهر و مآثر زندگی يك مملکت بنوبه خود سازنده اخلاق و فرهنگ و تربیت جامعه بشمار میروند و نادیده گرفتن ارتباطی که بین این عوامل وجود دارد نظیر نادیده گرفتن ارتباط مسلمی

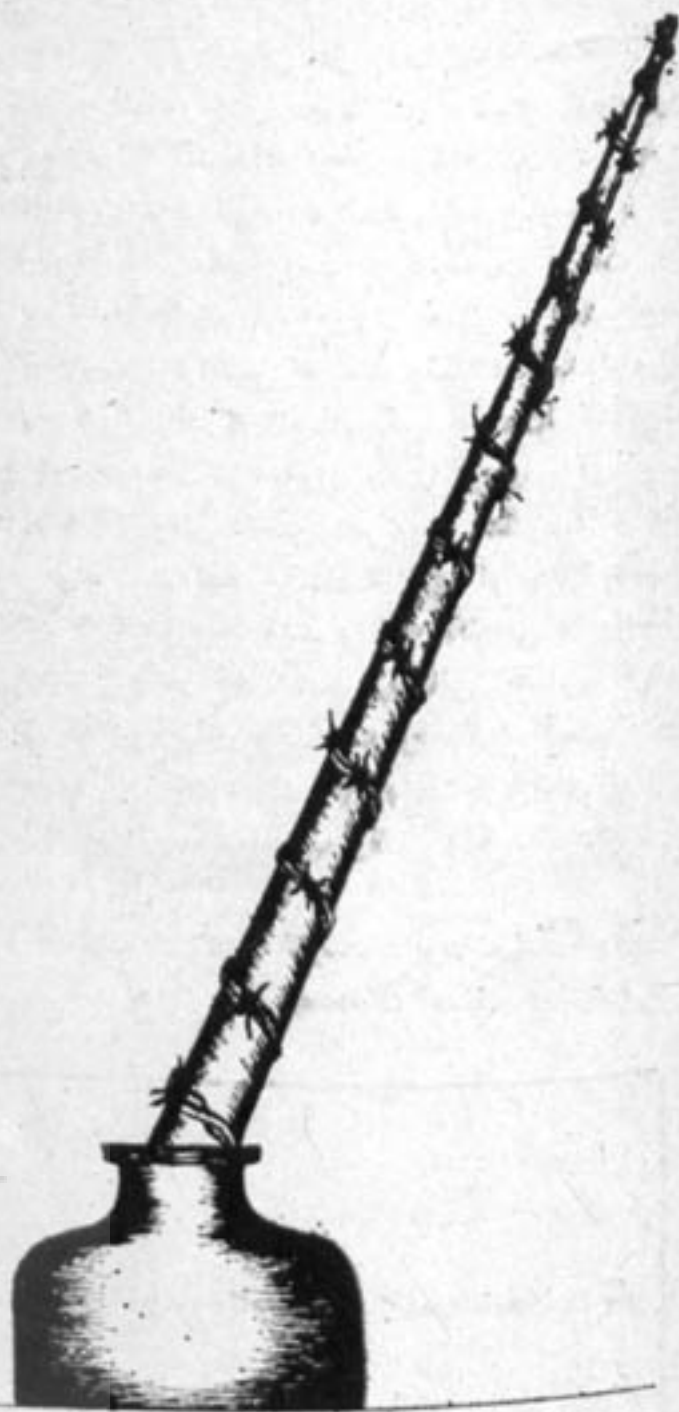
مجتهدان تبریز پرسیده بود که روزه بگیرد یا نه، و نماز را درست بخواند یا کوتا‌تر. مجتهد در جواب مینویسد: «جناب سردار نصرت مدتی است در شهر تبریز است باید نمازش را تمام کند و روزه بگیرد. اینکه گاهی به اردو میروند مضر نیست باید روزه بگیرد و نماز را تمام کند.»

بقول کسروی ظاهر آن آدم کشی و تاراجگری با اصول و احکام شرعی منافاتی نداشت و گناه محسوب نمیشد و خدائی هم حاضر و ناظر بر آن اعمال نبود و فقط هنگام روزه گرفتن و نماز خواندن بیدشان می‌آمده که خدائی هم وجود دارد.



سخن از ارتباط اخلاق و فرهنگ و تربیت يك ملت با حیات سیاسی آن ملت بود. گفتیم وقتی دولتی به مردم دروغ گفت و مردم هم بدانند که او دروغ میگوید، و خود او هم بداند که مردم میدانند که دروغ میگوید آنوقت برای سخن راست چنین دولتی هم حرمتی باقی نمی‌ماند. درست مثل آن چوپانی که وقت و بیوقت برای دست انداختن و ریشخند مردم فریاد میزد «گرك، گرك» و وقتی مردم بكمك او می‌شتافتند می‌دیدند گرگی وجود ندارد و تصادفاً یکبار که واقعا گرگی وجود داشت کسی بكمك او نشافت، چون فکر میکردند که این بار هم او دروغ میگوید. حکومتی هم که از پنج دوره انتخاباتی در چهار دوره‌اش دست به تقلب و تدلیس بزند و انتخابات قلبی بکند و مردم هم بدانند که انتخاباتش قلبی است، و خود او هم بداند که مردم میدانند آنوقت در پنجمین دوره هم هر قدر فریاد بزند که انتخابات آزاد است و آزادی بیان و بنان برای همه افراد تضمین شده است باز کسی باور نمی‌کند. کاش قضیه بهمین جا تمام میشد. عیب بزرگتر قضیه در اینجاست که وقتی حکومت در انتخابات - یعنی بزرگترین امری که باسرفوت سیاسی و اجتماعی مردم سروکار دارد - علناً دخالت میکند و پروائی هم از این نمی‌کند که همگان بدانند که دخالت میکند آنوقت مردم سایر کارها سواز آن جمله شرورترین و مفسده‌آمیزترین کارها را به حساب او می‌گذارند. یعنی می‌گویند دولتی که تا این حد قدرت دارد که در انتخابات دخالت میکند و از عوارض و عواقب دخالت در انتخابات و ننگ و نام آن اندیشه نمی‌کند پس حتماً آتش سوزی سینما و شیشه شکستن و بانك و بازار و دانشگاه را هم ریختن هم کار اوست. اینکه آقای شریف‌امامی در یکی از نطقهای اولیه خود با اشاره بهمین موضوع فرمودند که: «آخر چطور میشود که افرادی در دولت باشند که با داشتن مسئولیت مرتکب آتش زدن سینما شوند» جواب را باید در سابقه و خاطره‌ای جستجو کرد که مردم از دولتها دارند. مردم گاهی در این طرز فکر ندارند. گناه از خود دولتهاست که همه شئون زندگی مردم را قبضه کردند و حتی از جانب مردم در صندوقها رای ریختند و هر قدر مردم فریاد زدند که «آخر چطور میشود که افرادی با داشتن مسئولیت در دولت مرتکب تقلب در انتخابات شوند و این بدیهی‌ترین و حیاتی‌ترین حق سیاسی مردم را غصب کنند» بگوش کسی نرفت و پرسك خاره قطره باران اثر نکرد. نتیجه این شد که وقتی سینمای ركن آبادان آتش گرفت کمتر کسی این عمل را بیای مخالفان گذاشت و حتی به خود ما هم که نفس این عمل را تقبیح کرده بودیم ایران گرفتند که چرا علناً و صریحاً دولت را مسئول این کار معرفی نکرده‌ایم!

اینست که باید گفت راه حل مسائل سیاسی در مملکت ما سهل و ممتنع است. سهل است برای اینکه همینقدر که خود دولت از بعضی خلاقکارها اعراض کند بسیاری از مسائل حل میشود. ممتنع



ساقی

است که بین مذهب و همه شئون زندگی مادی و معنوی ما وجود دارد و متأسفانه بسیاری از ما مردم در تشخیص این ارتباط همیشه دچار ضعف یا فقدان بینش بوده‌اند. چنین مردمی خدا را فقط در موقع نماز و روزه یا حضور در محراب و مسجد و منبر حاضر و ناظر بر اعمال و افعال خود میدانند و در سایر موارد انگار خدائی وجود ندارد و رابطه‌ای بین معتقدات مذهبی و زندگی مانیت همانطور که بسیاری از سیاستگران ما رابطه‌ای بین زندگی سیاسی و مثلاً انتخابات پارلمانی يك مملکت و اخلاق و تربیت جامعه نمی‌بینند. و از تأثیری که نوع تشکیل سازمانهای سیاسی يك مملکت بر روحیه و رفتار يك ملت میتواند داشت (هر قدر که هدفها مرفقی و پیشرفته و پسندیده باشد) شافلند. از قضا در تاریخ مشروطیت کسروی به نکته‌ای برخوردیم که مربوط به سوء تفاهم نوع اول بود.

کسروی میگوید وقتی مجلس به توپ بسته شد و مستبدین در همه جا احرار را تحت فشار گذاشتند در تبریز رحیم خان سردار نصرت دست به تاراج و کشتار گشوده بود و هر جا آزادیخواهی سراغ میکرد از ریج و آزار دریغ نمی‌ورزید. آن هنگام ماه رمضان بود. رحیم خان در بجهوه آن کشت و کشتار و تاراجگری از یکی از

است برای اینکه اصولاً لازمه حکومت از اول بلاول تاریخ قدرت است و کمتر قدرتی است که با خلافتکاری توأم نباشد.

■ ■

گفتم که همه فتنه‌ها از فن سالاری علیه ماعلیه برخاست که همینقدر که سدی ساخته شد و برج عاجی به آسمان رفت و کارخانه‌ای براه افتاد کار جهان و جهانیان و از آن جمله ایرانیان را به سامان یافته تلقی کردند و چنین پنداشتند که دیگر زیر این آسمان نبود مشکل و معضلی برای آدمی باقی نمانده است، و این مقوله داستان فاوست گوته را بیاد می‌آورد که وقتی صدای بیل و کلنگ کارگران را شنید چنین پنداشت که همه آبادانی‌های عالم پایان پذیرفته و همای سعادت بر فرق همه آدمیان سابه افکنده است و نمیدانست که این صدای بیل و کلنگ گورکنان اوست! \*

فن سالاران قرن بیستم نیز وقتی همه وطن‌ها گردش و جرخش پیچ و مهره‌های عصر ماشین فضا را آکنده کرد چنین پنداشتند که بشر به سر منزل سعادت و رفاه و دستگیری رسیده است، و نمیدانستند که همین فراغت و تنعم و شکم‌سیری بلای‌جای ایشان خواهد شد و بهره‌گیران و ریزه‌خواران رفاه عصر ماشینی را به گورکنان خدایان این عصر مبدل خواهد کرد. آیا اینهمه بانگ و فریاد و اعتراض و برخاش بر ضد ماشین و عصر ماشینیزم جلوه‌ای از همین حقیقت نیست؟

حاشیه

\* در قصه فاوست هست که ابلیس با فاوست پیمان بست که در

این جهان به خدمت فاوست کمر بندد و همه لذتهای مادی را برای او فراهم کند و در مقابل فاوست روح خود را به ابلیس بفروشد و در عالم باقی طوق خدمت او را گردن بگذارد. ملائک و ضابطه انجام تعهد ابلیس این بود که اگر زمانی در رسد که فاوست به اوج لذتهای جسمی و تنعم و رفاه و راحتی صعود کند و نفسش از وصول به شادیهای چنان لبریز شود که بگوید ای زمان درنگ کن و ای چرخ بیای، در آن لحظه ابلیس شرط خود را انجام داده و فاوست را از همه لذتهای مادی برخوردار ساخته است در اینصورت فاوست باید روحش از کالبد بدرآید و به عالم ارواح رود. بعد از حوادث پرنشیب و فرازی فاوست نابینا میشود و ابلیس به حيله و نیرنگ در صدد برمیآید که رضای او را به حدی برساند که فاوست بگوید ای زمان درنگ کن... پس به گورکنان دستور میدهد که مشغول کنند گوری برای فاوست شوند. فاوست که همه آرزویش ساختن شهری پر شکوه و شوکت، و سدی سخت بنیاد بوده است تصور میکند آرزوی او جامه عمل پوشیده و کار ساختن خانه‌ها و سد و بند و همه آبادانی‌ها پایسان پذیرفته... پس خویشتن را در قله سعادت روحانی احساس کرد و پنداشت که به عرش اعلائی رضای وجدان عروج کرده است. چنین بود که بانگ برآورد ای زمان درنگ کن و ای چرخ بیای!

ازینرو بنا به پیمانی که با میستوفلس (ابلیس) داشت در دم جان سپرد.

(با استفاده از کتاب فاوست: یوهان ولفگانگ گوته:

ترجمه: دکتر اسداله میثری)

## با همکاران و از همکاران

این ماه مقارن با آغاز سی و نهمین سال انتشار خواندنیها بود، سائروز انتشار يك مجله یا روزنامه در روزنامه‌های ما مجلات دیگر معمولاً با تبریکاتی توأم است که بیشتر به تعارف و اسقاط تکلیف شبیه است تا تهنیت واقعی. من ممکن است با آقای امیرانی بعنوان فردی خارج از حرفه روزنامه نگاری هیچ ارتباط فکری و حسی نداشته باشم چنانکه ارتباط مادی هم ندارم اما نوعی بخل و امساک ادبی خواهد بود که از امیرانی بعنوان فردی که مدیریت مجله‌ای نظیر خواندنیها را بعهده دارد و در بیان بسیاری از مسائل مبتلابه اجتماع ما و در برخورد با عرصه سیاست ما صراحت و فاشگویی قابل تحسینی نشان داده‌سخنی نگوییم.

امیرانی تنها يك روزنامه نگار با پشتکار و پر حوصله و سخت کوش نیست. يك نویسنده و سیاسی صاحب سبک و خوش قلم نیز هست و شادروان استاد پروین گنابادی در یکی از مصاحبات خود او را در زمره یکی از معدود روزنامه نگارانی که شیوای خوب و و درست در پارسی نویسی دارند معرفی کرده بود.

حق چنین است که بعنوان يك همکار - دور از معاطه و مبداهنه دوام انتشار خواندنیها را به شیوای بهتر و سالمتر از گذشته آرزو کنیم و شاهد دوره‌های پر بارتر این مجله در آینده باشیم. خوشبختانه کار انتشار روزنامه و مجله روبه سهولت و آسانی است و مجلاتی نظیر فردوسی - تهران مصور - امید ایران - سپیدوسیا و جرایدی نظیر دنیا عنقریب بساط روزنامه فروشها را مسزین خواهند کرد در این میان تهنیت واقعی درخور روزنامه نگاری است که در این لحظات از تاریخ معاصر با آگاهی و وقوف به نقش نافذ و بیدار کننده و روشنگری که مطبوعات مادر تحول افکار و عقاید جامعه و پیشرفت فکری ما بسوی کمال فکری و فرهنگی دارند قدم بردارند. جامعه پویا و بیدار و هشیار ما دیگر جرائدی را که فقط وسیله‌ای برای بندوبست و تقرب و حفظ منافع خصوصی بقیمت فدا کردن منافع اجتماعی باشند نخواهد پذیرفت و یقین داریم جرائدی که دوره جدید انتشار خود را بعد از يك وقفه طولانی آغاز میکنند با شیوهای که در حد مقدرات و امکانات در پیش می‌گیرند به سلامت فضای سیاسی مایاری خواهند کرد.

بعنوان يك روزنامه نگار با توقیف و تعطیل هیچ روزنامه‌ای هم هر چند روشی مخالف و معارض ماداشته باشد نمیتوانیم موافقت داشته باشیم، و به همین جهت آرزو مندیم که از مجله «رنگین گمان» نیز هر چه زودتر رفع توقیف بعمل آید و این نشریه کماکان به انتشار خود ادامه دهد. مدیر این مجله (آقای دکتر میمندی نژاد) در نامه‌ای که رونوشت آنرا در آخرین لحظات برای «نگین» فرستاده متذکر شده است که «من یکی از بندگان مسلمان خداوند و پیرو قرآن هستم و به قانون اساسی ممالکت احترام میگذارم و افتخار دارم که... يك دوره ترجمه و تفسیر قرآن... و فرمایشات حضرت علی علیه السلام... و در شماره‌های آخر نیز از مصاحبه‌های حضرت آیت‌اله شریعتمداری پیشوای شیعیان ایران نقل کرده‌ام. و با این سوابق نمیدانم چگونه ممکن است لکه انتشار مطالب ضاله بردامن چنین مجله‌ای بنشیند.»